

تلویزیون



پخش «کلاه قرمزی» در عید فطر



گروه ادب و هنر! اصلا مگر می‌شود عید باشد و مجموعه «کلاه قرمزی» میهمان خانه‌ها نباشد؟ اصلا انکار همه منظر هستند این عروسک‌های جذاب و دوست داشتنی را ببینند و چشم به راه شیرین کاری‌های عروسک‌های این مجموعه هستند. ویژه برنامه «کلاه قرمزی» در روز عید فطر شنبه و یکشنبه از ساعت ۱۱:۳۵ تا ۱۲:۳۵ که دو بخش می‌شود. شبکه دو به مناسبت عید سعید فطر با تدارک سه فیلم سینمایی جدید و پخش ویژه برنامه‌هایی مانند مجموعه عروسکی «کلاه قرمزی»، «قبول باشه»، «شبهای روشن» و «کوی محبت»، میهمان خانه‌های مخاطبان خود می‌شود. عروسک‌ها در این عید به تلویزیون می‌آیند تا با ماجراهای شاد و بخش‌های متنوع، لحظه‌های پر نشاطی را برای مخاطبان تلویزیون رقم بزنند.

می‌گذارند و درصدد برمی‌آیند که برای پنجعلی همسری واقعی بگزینند. خب همسرگزینی پیرمردی که دچار اختلال حواس است فی‌نفسه ظرفیت آن را دارد که موقعیت‌های کمیکی به بار بیآورد. اما در عمل چنین نمی‌شود؛ یا به علت ملاحظات و محدودیت‌ها، یا به سبب نابلدی، این مضمون عقیم می‌ماند. به‌گونه‌ای که این موقعیت نه‌تنها حضور باباپنجعلی را در روایت تقویت نمی‌کند، بلکه به‌عنوان موقعیتی خنده‌آفرین، جز در چند مورد استثنايي، خنده‌ای بر روی لب مخاطب نمی‌نشانند. کشاکش‌های مداوم نقی و اسرطو نیز یکی از مضامین تکرار شونده در گاه ملال‌انگیز مجموعه را رقم می‌زند. سازندگان مجموعه با بهانه و بی‌بهانه مدام این دو را با هم درگیر می‌کنند تا به خیال خود هیجانی به داستان ببخشند و موقعیت‌های کمیکی به بار بیآورند. اما تکرار افراطی این کشاکش‌ها گاه نتیجه برعکس به بار می‌آورد و ناخواسته باعث آزار و خستگی مخاطب می‌شود. سری چهارم پایتخت باید ۳۰ شماره به طول بینجامد. اما نویسندگان مجموعه مصالح لازم را برای سریالی ۳۰ قسمتی تدارک ندهدند. بنابراین پاره‌ای از روایدها و خرده‌داستان‌ها که بی‌جهت مترجم می‌شوند، به‌عنوان نمونه، خرید خانه نیم ساخته بهبه، فوش می‌توانست ده دقیقه به طول بینجامد، اما همین رویداد با حواشی زائد یک شماره از مجموعه را به خود اختصاص می‌دهد. بسا کاستی‌هایی که برشمریم این مجموعه می‌باید مورد بی‌مهری مخاطب قرار می‌گرفت. اما شگفتا که چنین نمی‌شود و شواهد نشان می‌دهد که پایتخت همچنان یکی از محبوب‌ترین مجموعه‌های تلویزیونی محسوب می‌شود. در واقع راز کامیابی پایتخت در داستان‌پردازی نیست و مجموعه محبوبیت‌اش را بیشتر از جاذبه حضور بازیگران اصلی و پاره‌ای از بازیگران فرعی و پراخت می‌گیرد. اما وجود این همسر فرضی و نامرئی، نه تحرکی به این نقش می‌بخشد و نه می‌تواند موقعیت‌های کمیکی به بار بیآورد. حتی برعکس گاه وقفه‌هایی در سیر حوادث به‌وجود می‌آورد که باعث دلزدگی می‌شود. نویسندگان مجموعه در سری چهارم همسر خیالی را کنار



نگاهی به مجموعه پایتخت

رازهای محبوبیت

است که به خدمت روایت اصلی درآید و به غنای داستانی مجموعه بیفزاید. فقط حضور هما در شورای شهر بهانه به دست مجموعه سازان می‌دهد تا در لابه‌لای سیمینارهای کسالت‌بار و سخنرانی‌های پر مال، حامی مالی خود را مورد ستایش قرار بدهند. تبلیغاتی مستقیم و بدون طرافت که در لابه‌لای داستان تنیده نمی‌شود و می‌تواند نتیجه معکوس باشد. ضربه تبلیغ بدل شود. فقط دفاع از محیط‌زیست و جلوگیری از ساخت‌وسازهای غیرقانونی تا حدودی می‌تواند نقش اجتماعی هما را برجسته‌تر کند. اما در این زمینه نیز هما جز اندرزگویی و شعار دادن، کار مهم‌تری انجام نمی‌دهد. فقط در نیمه دوم پایتخت، سازندگان مجموعه تا حدودی کوشیدند به جنبه اجتماعی شخصیت هما، شکل پررنگ‌تری ببخشند.



درواقع راز کامیابی پایتخت در داستان‌پردازی نیست و مجموعه محبوبیت‌اش را بیشتر از جاذبه حضور بازیگران اصلی و پاره‌ای از بازیگران فرعی و پراخت می‌گیرد



می‌کوشند که برای تحرک بخشیدن به این نقش، مضامین و موقعیت‌های تازه‌ای برایش طراحی کنند. از جمله آنکه در سری سوم به توهمات بابا پنجعلی می‌افزایند و ما می‌بینیم که او همه جا همسر متوفایش را در کنار خود می‌بیند. اما وجود این همسر فرضی و نامرئی، نه تحرکی به این نقش می‌بخشد و نه می‌تواند موقعیت‌های کمیکی به بار بیآورد. حتی برعکس گاه وقفه‌هایی در سیر حوادث به‌وجود می‌آورد که باعث دلزدگی می‌شود. نویسندگان مجموعه در سری چهارم همسر خیالی را کنار

معلم اخلاق، خانواده را به مهریانی و همدلی فرا می‌خواند. بازیگر نقش هما، ریما رامین‌فر، سیمای نجیب و مهربان و مادرانه‌ای دارد و فی‌نفسه می‌تواند اعتنای مخاطب را برانگیزد. اما مگر چقدر می‌توان به اتکالی جاذبه فردی بازیگر، یک نقش را در مجموعه‌ای پر تعداد تداوم بخشید؟ نویسندگان چاره‌سازی می‌کنند و در سری جدید پایتخت، هما را به هیات منتخب مردم در شورای شهر درمی‌آورند تا به حضورش تحرك اجتماعی بیشتری ببخشند. اما آدم‌ها همین‌طور ابتدا به ساکن و بدون زمینه چینی منطقی از یک حال به حال بگرد و در سری‌های بعدی نیز همچنان محبوبیت خود را حفظ کند. هر چند به نظر می‌رسد که نویسندگان مجموعه در سری چهارم تاحدودی کم آورده‌اند و نتوانسته‌اند مضامین جذاب و خرده داستان‌های درگیرکننده‌ای را دستمایه کار قرار بدهند. واقعیت این است که ما ملت درام نیستیم و بیشتر از سنت‌های دیرینه نقلی و سخنوری و شعار و مکالمه‌های تک‌نفره میراث برده‌ایم. نتیجه به جای گفت و شنود بیشتر شعار می‌دهیم و به جای خلق موقعیت‌های دراماتیک بیشتر حرف‌های می‌کنیم. این چنین است که در فیلم‌های سینمایی معمولاً از پرده دوم از نفس می‌آییم و در مجموعه‌های تلویزیونی از میانه راه به تکرار و ملال درمی‌غلتیم. نویسندگان مجموعه پایتخت نیز در سری جدید تا حدودی دچار یکنواختی و عدم بداعت در داستان‌پردازی شده‌اند. به همین دلیل نمی‌دانند برای آدم‌هایی که روی دستشان مانده‌اند چه حوادثی به وجود بیآورند و چگونه نقش‌شان را در درام قوام ببخشند. به‌عنوان نمونه هما در این مجموعه، گرچه گاهی در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت می‌کند، اما بیشتر زنی خانه‌دار و سنتی و اخلاق‌مدار و با منشی مادرانه است که نقش فعالی در وقوع وقایع ندارد و معمولاً در قالب



بهزاد عشقی

نمیشد

مجموعه‌های حجیم و پر تعداد برای آنکه همدلی عمومی را جلب کنند به سه عامل اساسی احتیاج دارند: باید قصه‌هایی را دستمایه قرار دهند که جذاب باشند و کنجکاری مخاطب را برانگیزند. شخصیت‌هایی بی‌روند که چه در اعتنای عمومی را جلب کنند. بازیگرانی را برای ایفای نقش‌ها برگزینند که از ملاحظت و جذابیت لازم برای جذب مخاطب برخوردار باشند.

مخاطب ممکن است که یک مجموعه تلویزیونی را با وجود ضعف‌های فنی و تکنیکی و فرمی دنبال کند، اما بی‌تردید مجموعه‌ای که از نظر فضاپردازی و پردازش شخصیت و بازیگری بلندگو، کسی را جلب نمی‌کند. آیا به این اعتبار مجموعه‌های حجیم ایرانی توانسته‌اند در این زمینه کامیاب باشند؟ آمار به ظاهر از توفیق بسیاری از مجموعه‌های ایرانی خبر می‌دهد. پاره‌ای از این مجموعه‌ها نیز به سری‌های بعدی می‌رسند. اما مشاهدات میدانی نشان می‌دهد که بسیاری از این مجموعه‌ها پس از مصرف به سرعت فراموش می‌شوند یا اینکه در سری‌های بعدی به سختی شکست می‌خورند. اما در این میان مجموعه پایتخت بخت آن را داشته است که مورد اقبال قرار بگیرد و در سری‌های بعدی نیز همچنان محبوبیت خود را حفظ کند. هر چند به نظر می‌رسد که نویسندگان مجموعه در سری چهارم تاحدودی کم آورده‌اند و نتوانسته‌اند مضامین جذاب و خرده داستان‌های درگیرکننده‌ای را دستمایه کار قرار بدهند. واقعیت این است که ما ملت درام نیستیم و بیشتر از سنت‌های دیرینه نقلی و سخنوری و شعار و مکالمه‌های تک‌نفره میراث برده‌ایم. نتیجه به جای گفت و شنود بیشتر شعار می‌دهیم و به جای خلق موقعیت‌های دراماتیک بیشتر حرف‌های می‌کنیم. این چنین است که در فیلم‌های سینمایی معمولاً از پرده دوم از نفس می‌آییم و در مجموعه‌های تلویزیونی از میانه راه به تکرار و ملال درمی‌غلتیم. نویسندگان مجموعه پایتخت نیز در سری جدید تا حدودی دچار یکنواختی و عدم بداعت در داستان‌پردازی شده‌اند. به همین دلیل نمی‌دانند برای آدم‌هایی که روی دستشان مانده‌اند چه حوادثی به وجود بیآورند و چگونه نقش‌شان را در درام قوام ببخشند. به‌عنوان نمونه هما در این مجموعه، گرچه گاهی در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت می‌کند، اما بیشتر زنی خانه‌دار و سنتی و اخلاق‌مدار و با منشی مادرانه است که نقش فعالی در وقوع وقایع ندارد و معمولاً در قالب



تجربه تماشای فیلم «اشکان، انگشتر متبرک و چند داستان دیگر» ساخته شهرام مکرری در گروه سینمایی هنر و تجربه

دنیای دیوانه دیوانه دیوانه*

تماشای «اشکان...» تبدیل به خاطره غریبی برای من شده است. بهمن ۱۳۸۷ بود و ایام بیست و هفتمین جشنواره فیلم فجر. روزهای آخر جشنواره را سپری می‌کردیم. همکاران مطبوعاتی که «دریاره السی...» را در نمایش خصوصی دیده بودند از کیفیت اعجاز‌گونه آن می‌گفتند و خبر ممنوعیت نمایش



امیر علی نصیری

مدرس دانشگاه

فیلم به دلیل همبازی شدن بازیگر آن با نوازنده دی‌کاپریو در فیلم خارجی «یک مشت دروغ» (ریلای اسکات، ۲۰۰۸) به گوش می‌رسید. سرانجام در روزهای پایانی جشنواره گفته شد با موافقت محمود احمدی‌نژاد (رئیس‌جمهور وقت) این فیلم نمایش داده می‌شود. من که روز فریلم و خسته‌کننده‌ای را از صبح در سینما فلسطین (سینمای مطبوعات و رسانه‌های جمعی) گذرانده بودم و دیگر رقمی نداشتم، ماندم بر سر دوراهی ماندن و تماشای «دریاره‌الی...» در سانس ۱۰ شب یا رفتن به منزل و استراحت برای فردا صبح و تماشای «تردید» و اسپین ساخته واروژ کریم‌مسیحی. قبل از «دریاره‌الی...» فیلم ناشناخته‌ای در بخش فیلم‌های اول (یا خارج از مسابقه، مطمئن نیستم) به نام «اشکان، انگشتر متبرک و چند داستان دیگر» قرار داشت. به‌عنوان راهکار سوم، قید تماشای فیلم کمتر شناخته شده را زدم تا به منزل بروم، استراحتی کنم و برای «دریاره‌الی...» بازگردم که خستگی مجالم نداد و هر دو فیلم را از دست دادم.

فردای آن شب بارانی پیش از تماشای «تردید» فهمیدم دو تا از بهترین فیلم‌های جشنواره را ندیده‌ام. «دریاره‌الی...» را در تابستان سال ۸۸ و در شرایط اجتماعی نامناسبی در یکی از سینماهای دور از مرکز شهر دیدم، اما حسرت تماشای «اشکان...» بر دلم ماند. فکر می‌کنم پاییز یا زمستان ۸۸ بود که خانه سینما آن را نمایش داد؛ در چشمم بر هم زدنی سالن زنده‌یاد سیف‌الله داد و بالکنش پر شد و فرصت تماشا دوباره از دستم رفت. اسم شهرام مکرری از آنجا به یادماند تا در زمان نمایش «ماهی و گریه»، که اتفاقاً آن



را هم نتوانستم در جشنواره ببینم (دوباره در سینما فلسطین). اما امکان تماشای آن و البته دیدار کارگردانش به مناسبتی در سالن ایوان شمس (حرکت) مهیا شد. بد نیست یاد کنم از حسین معزونی‌نیا (سرریز ماهاشم سینمایی ۲۴) که آخرین بار پیش از تماشای «ماهی و گریه» با من صحبت کردم؛ از عزم مکرری برای نمایش عمومی «اشکان...» می‌گفت و تردید من نسبت به این مساله، امیدوارم سلامتی خود را مجدداً به دست بیآورم و حضور پررنگ‌تری در عرصه مطبوعات سینمایی داشته باشم.

با تماشای «اشکان...» پس از هشت سال و «ماهی و گریه» در پارسال، دیگر می‌توان شهرام مکرری را کارگردانی مستقل، فنی (از منظر کارگردانی) و صاحب سبک دانست، او که متولد ۱۳۵۷ در کرمانشاه و فیلمنامه‌نویس، تدوینگر و کارگردان سینماست. چندین جایزه برای فیلم‌های کوتاه‌اش دریافت کرده است. مکرری تاکنون چندین فیلم کوتاه، بلند و مستند ساخته یا نوشته است. از مهم‌ترین آثار دیگرش می‌توان به «طوفان سنجاقک»، «محدوده دایره»، «آندوسمی»، «مستند «اردک آبی»، «خام، پخته، سوخته...» و «بارش کرد». فیلم کوتاه «خام، پخته، سوخته» (۱۳۸۹) در بیست و هفتمین جشنواره بین‌المللی فیلم کوتاه تهران موفق به دریافت تندیس جشنواره بهترین فیلم تجربی در بخش مسابقه بین‌الملل شد.

«اشکان...» چندین داستان را تعریف می‌کند، که در پایان به نحوی با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. مثلاً در «انگشتر متبرک» ماجرای دو دوست نابینا روایت می‌شود که قصد سرقت از یک جواهرفروشی را دارند و به دنبال یافتن نفر سومی برای همراهی در این کار هستند. در فیلم‌های مکرری با محیطی مواجهیم که خاص آثار اوست؛ فضایی نوازگونه، دلهره‌آور، پیچیده و (به قول مهرزاد دانش) سیاه‌گراییک «ماهی و گریه» و محیط سیاه و سفید در کمدی سیاه «اشکان...». اگر روند منطقی و زمان تولید دو ساخته بلند وی را در نظر بگیریم، طبیعی است که «اشکان...» خامل‌سازتر از «ماهی و گریه» باشد و یک اثر تجربی و سیاه‌مشق محسوب شود. بازی با زمان نیز متوقف مشترک دو اثر اخیر اوست.

مکرری «اشکان...» را به صورت ویدئویی و سیاه و سفید گرفته، مگر در لحظاتی کوتاه؛ درست مانند «فهرست شیندلر». این علاقه او به فیلم‌های مطرح سینما را می‌توان در صحنه‌ای دیگر صریح‌تر دید؛ جایی که تعدادی از بازیگران به تماشای «ادیسه فضایی» نته‌سند. نکته آخر اینکه موسیقی فیلم کمی گل درشت شده و در ظرف فیلم فیلم نمی‌کنند؛ به‌گونه‌ای که با شنیدن موسیقی (به‌ویژه طعانت‌دارای آواز) توجه تماشاچی به آن معطوف می‌شود.

* «دنیای دیوانه دیوانه دیوانه» نام یک پویانمایی (انیمیشن) ساخته نورالدین زرین کلک در سال ۱۳۵۴ است.



نقد

صحنه‌های به اصطلاح جدی و رقت‌انگیز مجموعه نیز رخ می‌دهد. مدام فریده سپاه منصور را می‌بینیم که با دنیا قهر است و نشسته بر ویلچر به دیگران ناسزا می‌گوید. بارها حسین مجبাহاری را می‌بینیم که در نقش شوهری رام و فرمانبر در خدمت این زن است و مدام می‌کوشد که میانه را بگیرد و درشت‌گویی‌های همسرش را پیش دیگران تطیف کند. عروس خانواده به همراه خواهر دسیسه‌گرش خانه این زوج پیر را بالا می‌کشد. از این پس ما مدام شاهد جسر و بحث‌های این دو خواهر با این پیرمرد و پسرزن و خانواده آنها می‌شویم. چالش‌های مشابه و مکرری که اگر هفته‌ای یک بار نیز به تماشای این مجموعه بنشینیم، چیزی را از دست نمی‌دهیم. این زیاده‌گویی و تکرار از منظر قواعد داستان‌گویی می‌تواند نوعی نقص به حساب بیاید. اما اگر مردم مجموعه‌ای را ببینند و آدماه‌هایش را دوست داشته باشند، نه‌تنها این اطباب مغل را تاب می‌آورند که حتی از آن لذت نیز می‌برند. کم‌اینکه بسیاری از مجموعه‌های ترکی، از جمله عشق ممنوع و حریم سلطان و چه و چه، با وجود اطباب آزردهنده‌اش، در عصر سرعت و مینی مال، میلیون‌ها بیننده را به پای گیرنده‌های تلویزیونی می‌نشانند. بنابراین به‌نظر می‌رسد برای مجموعه‌های حجیم و عامه‌پسند، می‌باید قواعد تازه‌ای باب کرد. با این‌تعریف زیاده‌گویی و تکرار وضعیت‌های مشابه خود می‌تواند یکی از اصول مجموعه‌های حجیم و عامه‌پسند به حساب بیاید.



نگاهی به مجموعه درسه‌های عظیم ۲

اطناب مغل در دوران مینی مال

تلویزیونی بدل شده است. چراکه مدام با یک شخصیت ثابت و حتی بدون تغییر لباس و تغییر چهره آرای، در مجموعه‌های مشابه خود را مصرف می‌کند و از فرط تکرار باعث اشباع و دلزدگی مخاطب می‌شود. البته شنیده‌ایم که کیانوش عیاری از بازی این بازیگر به خاطر طبیعی‌نمایی و پرهیز از اغراق خوش‌اش می‌آمده است و به همین دلیل پس از همکاری در مجموعه روزگار قریب، از او در فیلم سینمایی خانه پدری نیز استفاده کرده است. البته طبیعی‌نمایی خوب است، اما اگر بازیگری بدون خلاقیت، مدام خود را در فیلم‌ها و مجموعه‌های مشابه تکرار کند، شایسته تحسین است؟ توجه عیاری به این بازیگر خود به یکی از شوخی‌های این مجموعه بدل شده است؛ اما این شوخی، احتمالاً جز خود این بازیگر، هیچ کس را نمی‌خنداند. رجحی را از مجموعه درسه‌های عظیم حذف کنید ببینید چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچ خدشده‌ای به تناسبات داستانی و موقعیت‌های خنده‌آفرین مجموعه وارد نمی‌شود. توقف در نقطه صفر و تکرار صحنه‌های مشابه در مورد



صحنه‌های رجحی نه‌تنها خنده‌دار از کار درونی‌اید بلکه در روند طبیعی حوادث نیز وقفه به وجود می‌آورد و باعث سکنه مجموعه می‌شود چدا از این، نفس حضور این بازیگر نیز مدتی است که به یکی از نشانه‌های ملال در مجموعه‌های تلویزیونی بدل شده است



مدام خود را در فیلم‌ها و مجموعه‌های مشابه تکرار کند، شایسته تحسین است؟ توجه عیاری به این بازیگر خود به یکی از شوخی‌های این مجموعه بدل شده است؛ اما این شوخی، احتمالاً جز خود این بازیگر، هیچ کس را نمی‌خنداند. رجحی را از مجموعه درسه‌های عظیم حذف کنید ببینید چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچ خدشده‌ای به تناسبات داستانی و موقعیت‌های خنده‌آفرین مجموعه وارد نمی‌شود. توقف در نقطه صفر و تکرار صحنه‌های مشابه در مورد

بازیگر در صحنه‌های مکرر و مشابه باعث می‌شود که خنده بر لب‌های مخاطب یخ بزند. مهران رجحی نیز در نقش نابازیگری که به بازی فراخوانده می‌شود، می‌باید موقعیت‌های طنز و سنگلوله‌های به وجود بیآورد. اما شوخی‌هایی که به این ترتیب به وجود می‌آید، یا پیش پا افتاده و دم دستی است، یا اینکه زیر سایه صحنه‌های رقت‌انگیز مجموعه رنگ می‌بازد. مثلاً در یکی از صحنه‌ها، عکس رجحی در روزنامه جام جم چاپ شده است و او چندین شماره از این روزنامه را خریده است تا به قوم و خویش نشان بدهد و حالش را بربر. اما کسی اعتنایی به او نمی‌کند و به اصطلاح حالش را می‌گیرند. چنین صحنه‌هایی را آیا بارها در فیلم‌ها و مجموعه‌های مشابه ندیده‌اید؟ صحنه‌های رجحی نه‌تنها خنده‌دار از کار درونی‌آید بلکه در روند طبیعی حوادث نیز وقفه به وجود می‌آورد و باعث سکنه مجموعه می‌شود. جدا از این، نفس حضور این بازیگر نیز مدتی است که به یکی از نشانه‌های ملال در مجموعه‌های



فرهیختگان! مطابق نظر سیدفیلد و بر مبنای روایت کلاسیک، داستان می‌باید مدام توسعه پیدا کند و فیلمنامه‌نویس آدم‌ها را از نقطه الف به نقطه ب و بعد پ و ت و الی آخر بکشانند. اما در مجموعه‌های سینما، آدم‌ها مدام خود را در نقطه صفر تکرار می‌کنند. در مجموعه درسه‌های عظیم ۲، زن و مرد جوانی قرار است با هم ازدواج کنند و بعد دچار دردر عظیمی می‌شوند. به این ترتیب که کودکی در اتومبیل مرد جا می‌ماند و بعد زن به او مشکوک می‌شود که قبلاً ازدواج کرده بوده است. مرد هر چه عجز و التماس می‌کند که چنین نیست، زن نمی‌پذیرد. قرار می‌شود که آزمایش بدهند تا حقیقت آشکار شود. اما قبل از آنکه نتیجه معلوم شود، زن و مرد وی سر راه هم قرار می‌گیرند و زن می‌گوید که بچه مال تو است و مرد انکار می‌کند. فرصت دیدن چند شماره از مجموعه را پیدا نمی‌کنم و بعد می‌بینم که چیزی را از دست نداده‌ام و باز هم مرد و زن جوان همچون نمایش‌های افسورد، همان موقعیت‌های پوچ و مشابه را تکرار می‌کنند. از سوی دیگر، بیننده تکلیف خود را با این مجموعه نمی‌داند. آیا باید به رویدادهایش بخندد یا از وقایعی که روی می‌دهد متاثر شود و به رقت درآید؟ جواد عزتی یکی از بازیگران اصلی این مجموعه است و به خاطر سابقه‌اش در طنزهای تلویزیونی، به دلیل بهجه‌ای که مدام در بغل دارد، به ظاهر می‌باید موقعیت‌های خنده‌داری بیافریند. اما چنانکه گفتیم حضور این